



Distinguishing the Fact from the Law in the Process of Issuing Supreme Court's Decision (Case Study of Decision No. 847-25/2/1403)

ARTICLE INFO

DOI: 10.48311/CLR.29.3.3

Article Type

Research Article

Authors:

¹ Javad Hoseinzadeh* 
ORCID: <https://0009000109667755>

² Hossein Qahari 
ORCID: <https://0009000852201927>

Affiliation:

¹ Assistant professor in Private Law, University of Science and Culture, Tehran, Iran

² Postdoctoral Research Fellow of Queen Mary University of London, Department of Private Law, Tehran, Iran

Correspondence:*

Email: hoseinzadeh@usc.ac.ir

Article History:

Received: 08.12.2024

Accepted: 09.05.2025

Abstract

After the issuance of Supreme Court's decision No. 847-25/2/1403, some legal scholars have argued that the "interest of the client" is a fact rather than a law, and that this decision represents an encroachment by the general board of supreme court into the realm of "fact." Since this critique is not new and has been raised in numerous previous decisions, this article seeks to answer the following questions: Is it possible to distinguish between fact dispute and law dispute? What is the criterion for recognizing the supreme Court's supervisory jurisdiction over the decision of the inferior court? French legal scholars assert that distinguishing between the law and the facts in a court's verdict is difficult, and it is not always clear whether the disagreement between two authorities pertains to the adjustment of the law or the interpretation of the facts. The correct measure is to separate legal description from judicial interpretation. Therefore, if the disagreement between courts pertains to the legal description of an event, issuing a decision by the general board is possible. However, if the disagreement concerns the personal interpretation of an event by the judge, the involvement of the general board of the supreme court faces a limitation. Based on this standard, the "welfare of the client" is an interpretive matter and falls within the subjective understanding of the judge. Consequently, any intervention in this matter is outside the jurisdiction of the General board of the Supreme Court.

Keywords: Decision No. 847-25/2/1403 of the General Board of the Supreme Court, Jurisdiction of the General Board of the Supreme Court, Prerequisite for Issuing a Decision, Legal Description of Civil Verdict, Distinction between Fact and Law





بازشناسی امر موضوعی از حکمی در فرایند صدور رأی وحدت

رویه (مطالعه موردی رأی وحدت رویه شماره ۸۴۷)

جواد حسین‌زاده^{۱*}، حسین قهاری^۲

۱. دانشیار گروه حقوق، دانشکده حقوق دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران

۲. پژوهشگر موقت پسادکتری دانشگاه کوپن مری لندن، وکیل دادگستری، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۹

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۹/۱۸

چکیده

پس از صدور رأی وحدت رویه ۸۴۷- ۱۴۰۳/۲/۲۵ برخی اندیشه‌ورزان حقوقی داد سخن دادند که «مصلحت موکل» امری موضوعی است نه حکمی و این رأی را دست‌اندازی دیوان در «موضوع» دانستند. از آن جایی که این خرده‌گیری تازگی ندارد و پای در بسیاری از آرای وحدت رویه پیشین دارد، در این نوشتار کوشیده شده تا پاسخی برای این پرسش‌ها بیابیم که آیا بازشناسی اختلاف موضوعی از اختلاف حکمی ممکن است؟ معیار شناسایی صلاحیت نظارتی دیوان بر رأی دادگاه تالی چیست؟ فرانسویان بر آن‌اند که جداسازی امر حکمی از امر موضوعی در رأی دادگاه دشوار است و به سادگی نمی‌توان دانست که اختلاف دو مرجع در تطبیق قانون بوده است یا تفسیر رخداد. سنجهی درست جداسازی توصیف قانونی از تفسیر قضایی است. بر این بنیاد چنانچه اختلاف دادگاه‌ها در توصیف قانونی یک رویداد باشد، صدور رأی وحدت رویه شدنی است و اگر موضع اختلاف تفسیر شخصی دادرس از یک رخداد باشد، دخالت هیئت عمومی دیوان با مانع روبه‌رو است. بر اساس این ضابطه، «غبطه موکل» از امور تفسیری است و در گستره دریافت ذهنی دادرس قرار دارد؛ بنابراین دست‌اندازی در آن از صلاحیت هیئت عمومی دیوان بیرون است.

واژگان کلیدی: رأی وحدت رویه شماره ۸۴۷- ۱۴۰۳/۲/۲۵، توصیف رأی مدنی، جداسازی امر حکمی از موضوعی.

E-mail: hoseinzadeh@usc.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:



کپی‌رایت © ۲۰۲۵، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس (TMU Press). این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد منتشر شده و تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 قرار دارد. بر اساس این مجوز، شما می‌توانید این مطلب را در هر قالب و رسانه‌ای کپی، بازنشر و بازآفرینی کنید و یا آن را ویرایش و بازسازی نمایید، به شرط آنکه نام نویسنده را ذکر کرده و از آن برای مقاصد غیرتجاری استفاده کنید.



۱. سرآغاز

خط سیر قانون و قضا در کشورهای رومانیستی، نزولی است. انتظار معقول آن است که قاضی پیرو قانون باشد. چه این که در پیش گرفتن وارون این شیوه، ای بسا به خودکامگی دادرس می‌انجامد. ولی نهاد رأی وحدت رویه این رسم به آیین را واژگون کرده و قاضیان را بر مسند قانون‌گذار نشانده است. این سامانه با آنچه در کامن‌لا بدان پیشینه‌ی قضایی گفته می‌شود، متفاوت است و در عین حال با فلسفه‌ی محوریت قانون در حقوق نوشته نیز سازگاری ندارد.

سرشت ویژه رأی وحدت رویه دو چهره ناهمگون بدان بخشیده است. از سویی همانند قانون چهره‌ای فراگیر و نوعی دارد و در دایره‌ی منازعات شخصی نمی‌گنجد و از سوی دیگر در پی اختلاف پیرامون رخدادهای جزئی صادر می‌شود و همواره سایه وقایع پرونده را بر سر دارد. شناسایی سرحد این دو نقش دوگانه است که معیار صلاحیت قضایی و تقنینی هیئت عمومی دیوان را به دست می‌دهد. البته باید توجه داشت که به اقتضای اصل استقلال قاضی و اصل تفکیک قوا دخالت در تفسیر قاضی و نیز قانون‌گذاری مراجع قضایی جنبه استثنایی دارند و به هنگام دودلی باید به بی‌صلاحیتی هیئت عمومی دیوان نظر داد.

این نوشتار در پی بررسی چگونگی کاربست این رأی نیست^۱ و تنها به واکاوی چرایی و چگونگی دستیابی به سنجه‌ی شناسایی صلاحیت هیئت عمومی دیوان می‌پردازد. بر این اساس در بخش نخست پیرامون چیستی و پیش‌نیازهای رأی وحدت رویه و در بخش دوم درباره درستی یا نادرستی دست‌اندازی هیئت عمومی دیوان در راستای صدور رأی وحدت رویه ۸۴۷ سخن خواهیم گفت.

۱. برای دیدن نمونه‌ای از تنگناهای اجرای رأی وحدت رویه در دادگاه‌ها بنگرید: حسین‌زاده جواد، قهاری حسین، تحلیل انتقادی رأی وحدت رویه شماره ۸۱۰-۱۴۰۰/۳/۴، مجله مطالعات حقوقی، دوره‌ی ۱۶، شماره‌ی ۲، شماره پیاپی ۵۲، امرداد ۱۴۰۳، برگه‌های ۴۴۵-۴۷۶.



۲. رأی وحدت رویه؛ همجوئی قضا و قدر

گادامر^۲ می‌گوید: پشتوانه همه‌ی شناخت‌ها، ارزش‌گذاری‌ها و قضاوت‌های ما، تاریخ است و برای شناخت نهادهای حقوقی باید به زمینه‌ی تاریخی آن در میان ملت‌های پیشرفته نگریست. سامانه‌ی رأی وحدت رویه در سخن کوتاه، واداشتن دادرسان به پیروی از دادرسان دیگر است و هدف آن دستیابی به یکسان‌سازی^۳ تفسیر قانون است. رویه‌ای همانند قانون‌گذاری قضایی^۴ کامن‌لایی که استتلی فیش^۵ از آن با عنوان «یکسان‌سازی شناخت^۶» و دورکین^۷ با نام «قانون به مانند یکپارچگی^۸» یاد می‌کنند و به نظر می‌رسد با ساختار نظام حقوق نوشته ناهمگون است. با این همه، رأی وحدت رویه را نباید با قاعده‌گذاری کامن‌لایی یکسان دانست. چراکه برخلاف دیدگاه برخی استادان (جعفری‌تبار، ۱۳۹۶: ۵۱) این نهاد با قاعده‌گذاری قضایی انگلیسی هیچ پیوندی ندارد. پیشینه‌ی قضایی^۹ در نظام حقوقی کامن‌لا از سوی دادگاه‌ها و از میان رویه قضایی در حقوق انگلیس گردآوری می‌شود و دادگاه‌ها هرگز به قانون‌گذاری نمی‌پردازند (داوید، ۱۳۶۴: ۴۰۹). دلیل این واگذاری را باید در انتخابی بودن قاضیان جست که آنان را در پیوندی پایدار و سراسر با شهروندان می‌پندارد. ولی سامانه‌ی رأی وحدت رویه، دستیابی به حقوق موجود در دادگاه‌ها نیست، بلکه پدیدآورنده یک قاعده نوین یا تفسیری نوآفریده از قانون است که پیش از آن در نظام قضایی کشور، یافت نمی‌شده است. ای‌بسا رأی وحدت رویه‌ای که نه تنها با رویه قضایی، بلکه با قانون رسمی کشور نیز هم‌سو نباشد، مانند رأی وحدت رویه شماره ۵۳۶-۱۳۶۹/۷/۱۰ که گواهی نپرداختن چک را همسان با وخواست

2. Hans-Georg Gadamer (1900-2002).

3. Coherence.

4. Judicial Legislation.

5. Stanley Eugene Fish (1938).

6. Coherence Theory of Knowledge.

7. Ronald Dworkin (1931-2013).

8. Law as Integrity.

9. Precedent.



دانسته و آشکارا با قانون، ناسازگار است^{۱۰} یا رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ - ۱۳۹۹/۱۰/۱۳۹۹ دیوان کشور که بر خلاف دیدگاه بسیاری از دادگاه‌های کشور، پرداخت خسارت گزاف قراردادی را روا داشته و رویه قضایی از پذیرش آن، سر باز زده است.^{۱۱} ولی بر خلاف نظام کامن‌لا، قانون‌گذاری در نظام حقوق مدنی^{۱۲} امتیاز ویژه‌ای است که در اختیار نمایندگان برگزیده مردم قرار دارد و قاضی به‌عنوان نماینده حاکمیت سیاسی تکلیفی جز اجرای قانون ندارد. در این بستر، جایگاه رأی دادگاه همواره پایین‌تر از قانون است و هیچ دادگاهی نمی‌تواند قاعده حقوقی پدید آورد. ادعای توانایی قانون‌گذاری دادرس، گزافه‌گویی و گستاخی به ارزش و والایی قانون است (ریپر، ۱۴۰۲: ۳۶۳). خواست قانون‌گذار رومی - ژرمنی آن است که رأی دادرس چهره کلی نیابد و قاعده حقوقی به شمار نیاید، وگرنه پس از چندی در هر گوشه‌ای از کشور قاعده ویژه‌ای حکم‌فرما می‌شود و اصل تساوی مردم در برابر قانون و نیز اصل یکپارچگی حقوقی از میان می‌رود (ریپر، ۱۴۰۲: ۳۶۳، کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۳۴۵).

بر بنیاد آنچه گفته شد نهاد رأی وحدت رویه نه قاعده‌گذاری کامن‌لایی و نه قانون‌گذاری مرسوم حقوق نوشته است. فرزند ناخواسته قدرت و قضاوت است. نهادی استثنایی است ویژه حقوق ایران^{۱۳} که دامنه‌ی آن را باید محدود ساخت.

۱۰. برای دیدن چگونگی این ناسازواری، بنگرید: کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۲، توجیه و نقد رویه قضایی، تهران، میزان، چاپ چهارم، برگ ۵۷ و پس از آن.

۱۱. برای نمونه دادنامه شماره ۱۴۰۲۳۳۳۹۰۰۳۸۴۷۴۸۸ - ۱۴۰۲/۱۲/۲۷ صادرشده از شعبه‌ی ۸ دادگاه عمومی حقوقی شهرکرد که بر پایه برخی از اصل‌های حقوقی مانند لاضرر، عدالت معاوضی، منع دارا شدن ناعادلانه، رأی به بی‌اعتباری شرط خسارت گزاف داده است.

12. Civil Law

۴. در کشورهای رومانیستی نهادی همسان با رأی وحدت رویه یافت نمی‌شود. در برخی نظام‌های حقوقی پاره‌ای از ابزارهایی که همچون راهنمای دادرس است، هرگز بر قاضی بار نمی‌شود و سرپیچی از آن راهنمایی‌ها کیفری برای وی ندارد. برای نمونه می‌توان از قانون ۱۵ می ۱۹۹۱ فرانسه یاد کرد که بر اساس آن، دادرس می‌تواند درباره پرونده دشوار خود با دیوان کشور رایزنی کرده و دیدگاه قضات دیوان را جویا شود، ولی وظیفه‌ای در پذیرش دیدگاه آنان ندارد. (جعفری‌تبار، ۱۳۹۶: ۵۱) افزون بر آن می‌توان از ماده ۱۰۳۱ که در هفت بند و برابر با تصویب‌نامه‌های شماره ۲۰۰۸-۵۲۲ مورخ ۲ ژوئن ۲۰۰۸، ۹۲-۲۲۸ مارس ۱۹۹۲ به کد دادرسی مدنی فرانسه افزوده شده یاد کرد که تنها به چگونگی رایزنی دادرس با دیوان کشور می‌پردازد. از جهت تاریخی می‌توان از قانون یکم آوریل ۱۸۳۷ که جایگزین قانون ۳۰ ژوئیه‌ی ۱۸۲۷ شد یاد کرد که رأی هیئت عمومی دیوان فرانسه را



۱-۲. پایه‌های فلسفی رأی وحدت رویه

زبان ابزاری پریشان است و به کارگیری و فهم آن به‌ویژه در رویارویی با متن قانون اهمیت بسیاری دارد (امیدی، ۱۳۷۶: ۸۸). برای گریز از آسیب زبان و دوری از برداشت‌های نادرست از قانون روش‌های تفسیری گوناگونی پدید آمده که نظام حقوقی هر کشوری در پیوند با تاریخ اندیشه و حتی گذشته سیاسی خود به یک شیوه تفسیری گرایش دارد.

گوهر قضاوت، تفسیر متن^{۱۴} برای دستیابی به هنجار^{۱۵} حقوقی است. هنجارها نه متن‌اند و نه انبوه‌ای از متن‌ها، بلکه برداشت‌هایی آزاد هستند از متن‌های تفسیرپذیر. هر یک از این تفسیرها به فراخور موضوع پرونده می‌تواند درست یا نادرست باشند. نظام‌های حقوقی اصیل برای دستیابی به عادلانه‌ترین تفسیر به دکترین و رویه‌ی قضایی اعتماد می‌کنند تا اندیشمندان و دادرسان، مجال پیراستن معناهای گوناگون و زدودن حقوق زنده از تفسیرهای نادرست را فراهم آورند (تعین معنا). ولی روش مقنن ایرانی دست بردن در فهم دادرسان و وادار کردن بدنه قضایی کشور به پیروی از تفسیر ناشی از رأی‌گیری قاضیانه است (واداشتگی تفسیر).^{۱۶} فلسفه‌ی وجودی سامانه‌ی رأی وحدت رویه مبتنی است بر واپس‌زدن نگرش‌های گوناگون، تا افزون بر یکسانی قانون، همسان‌سازی تفسیر قانون را از آن خود کند.

پیش‌بینی کرده بود، ولی دادگاه‌ها وادار به پذیرش تفسیر هیئت عمومی دیوان نبودند. (ریپر، ۱۴۰۲: ۳۶۲). البته در مدرسه ملی قضاوت (Ecole Nationale de la magistrature) بورگو دوره آموزشی «یکانگی دیدگاه» (Unity of Outlook) برگزار می‌شود که از گستره‌ی آموزش فراتر نمی‌رود. در حقوق بین‌الملل فرانسه قانون حاکم و دادگاه صالح را از میان رأی دادگاه‌ها شناسایی می‌کنند که پیروی قضایی به شمار نمی‌رود (الماسی، ۱۴۰۱: ۹ و ۲۵). در اتحادیه اروپا هم می‌توان از نهاد مشابهی به نام Effet Utile نام برد که به دیدگاه‌های رهنمونی دیوان دادگستری اتحادیه‌ی اروپا (Court of Justice of the European Union) و دیوان دادگستری اروپا (European Court of Justice) گفته می‌شود. اگرچه دادرسان اروپایی از این چشم‌اندازهای حقوقی بهره می‌برند، ولی وادار به پذیرش آن نظرات نیستند (Blockx, 2022: 164). البته رأی دادگاه‌های قانون اساسی را باید در ردیف قانون برشمرد که شباهتی به رأی وحدت رویه ندارند. به عنوان مثال: در سوییس، چنانچه دادگاه فدرال، قانون یک کانتون را با قانون اساسی ناسازوار بداند، دادگاه‌های آن کانتون باید از این رأی پیروی کنند. همچنین است رأی دادگاه فدرال آلمان که همه دادگاه‌ها باید آن را بپذیرند.

14. Text.

15. Norm.

۱۶. ناصرخسرو در زادالمسافرین گوید: «اگر گوید نام چیست؟ حرف‌هاست ترتیب‌کرده به‌اتفاق گروهی که دلیل بر عینی از اعیان».



تفسیر در حقوق سنتی ایران ریشه در روش تأویل قرآن دارد (بالو، ۱۳۹۹: ۴۷). شیوه‌ی مفسران حقوق سنتی پای‌بندی به معنای اصیل واژگان و ترجیح ظاهر متن بر دیگر برداشت‌ها با رویکرد هدف‌گرایانه^{۱۷} یا ادبی^{۱۸} است تا از کج‌روی‌ها پرهیز شود.^{۱۹} در این روش که «تفسیر روگردانی»^{۲۰} نامیده می‌شود، ساختار واژگان مشکافانه بررسی می‌شوند و مفسر با دوری از معناهای ناخوشایند (امیدی، ۱۳۷۶: ۹۲) هر واژه را در بافت متن معنا می‌کند تا در جایگاه نویسندگان بنشیند و مراد او را دریابد (بالو، ۱۳۹۹: ۴۰)؛ گستردگی این شیوه از منطق‌گرایی^{۲۱} در میان ایشان تا جایی است که می‌توان منطق تفسیری حقوق ایران را روشی رادیکال‌تر از تفسیر پوزیتیویستی باختریان دانست. دیوان کشور در برخی تفسیرهای خود چنان به لفظ‌گرایی افراطی^{۲۲} و تفسیر زبان‌شناختی^{۲۳} گرویده که گاه برداشت خود از قانون را با بهره‌بردن از ابزارهای داخلی^{۲۴} مانند تفسیر واژگان و یا حتی نشانه‌های هجاوندی^{۲۵} پیوند داده^{۲۶} و سپس

17. The Purposive Approach = Golden Rule.

18. The Literal Approach.

۱۹. مفسران بزرگ شیعه همواره بیمناک بوده‌اند که تأویلی نادرست آن‌ها را در مرداب کژفهمی گرفتار کند. از این روست که اندیشه‌ها و رویکردهای دینی برآمده از تأویل فرازبانی را بر نتافته و باور گروه‌هایی مانند باطنیان، صوفیان و عارفان را آلوده به تفسیر نادرست می‌پندارند. در گستره فلسفه نوشته‌هایی مانند رساله الطیر و رساله‌ی حی بن یقظان از ابن سینا، قصه الغریبه الغریبه، آواز پر جبرئیل، عقل سرخ، صغیر سیمرخ و... از شیخ اشراق و اسفار اربعه و شواهدالربوبیه از ملاصدرا و در عرفان نیز نوشته‌هایی مانند فتوحات مکیه و فصوص الحکم از ابن عربی، النوبه الثالثه کشف الاسرار از رشیدالدین میبدی و تفسیر روزبهان بقلی شیرازی با بدبینی و دودلی نگریسته شده‌اند.

20. Diviratory Interpretation.

۲۱. گزاره‌ی «منطق‌گرایی» در ادبیات منطق حقوق درباره وابستگی منطق دیکارتی (= ریاضی و قیاسی) کاربرد دارد و شیوه‌های منطقی دیگر مانند خطابیان و جدلیان را در بر نمی‌گیرد.

22. Literalism.

23. Linguistic Expression.

24. Internal Aids.

25. Punctuations.

۲۶. این شیوه از تفسیر، روشی است که از سوی نظام‌های حقوقی کنونی جهان نادیده گرفته می‌شود. هرچند پیشینه‌ای از آن را می‌توان در حقوق بریتانیا یافت؛ به‌ویژه در دیدگاه لرد رید در دعوای دادستانی بر شیلدکمپ که به دنبال آن مجلس اعیان تفسیر نشانه‌های هجاوندی را در کنار واژگان قانون، پذیرفت. برای خواندن رویداد این پرونده بنگرید:

Regina v Schildkamp; HL 1971Y Available at:

<https://publications.parliament.uk/pa/ld200001/djudgmt/jd001207/spath-5.htm>.



آن پنداره را به قانون‌گذار برمی‌بندد.^{۲۷}

چنین رویکردی بی‌شبهت به روش لفظ‌گرایانه^{۲۸} و متن‌محور^{۲۹} انگلیسی نیست که می‌گوید: «متن قانون باید پاسخگوی همه‌ی رویدادها باشد»^{۳۰} (Bailey& et al, 2007: 407) و این همان تندروی در نظم‌گرایی است که به بهانه روشنی و هماهنگی رویه قضایی^{۳۱}، توتالیتاریزم حقوقی را به ارمغان می‌آورد.

نظم‌گرایان، قانون را از آن روی می‌ستایند که یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی حقوق را پیش‌بینی‌پذیر بودن نتیجه دادخواهی^{۳۲} می‌دانند (شمس، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۹). از دید ایشان، تفسیر چیزی نیست جز جست‌وجوی معنای دلخواه قانون‌گذار^{۳۳}. هر قاعده‌ای معنای یگانه و یکتایی دارد که در پی مصلحتی ویژه به تصویب رسیده و تنها تفسیری پذیرفتنی است که آن مصلحت را فراهم آورد. بدین‌سان اگر دو دادگاه معناهای گوناگونی از یک قاعده برداشت کرده و در رأی خود بیاورند، بی‌گمان و دست‌کم یکی از آن تفسیرها نادرست پنداشته می‌شود (منطق دکاریتی) اگرچه هر دو در جایگاه خود به نتیجه‌ای دادگرانه بیانجامند. در چنین جایگاهی یکسان‌سازی برداشت‌ها بر اساس معنای درست قاعده، واکنشی بایسته و گریزناپذیر است تا از لغزش قضایی پیش‌گیری شود. برای این کار گروهی از دادرسان، گرد هم آمده و یکی از

۲۷. برای نمونه به بخشی از رأی شماره ۶۶۶-۱۳۸۳/۳/۱۹ هیئت عمومی دیوان کشور بنگرید: «آنچه از نحوه تدوین بند الف ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مستفاد می‌شود این است که رسیدگی فرجامی نسبت به احکام نکاح و فسخ آن صرفاً مربوط به اصل نکاح و فسخ آن می‌باشد و کلمه اصل به سایر موضوعات مذکور در بند ۲ ماده مزبور از جمله طلاق تسری ندارد. زیرا اولاً کلمه طلاق در جمله به طور مطلق ذکر شده، ثانیاً کلمه طلاق با علامت () از اصل نکاح و فسخ آن متمایز گردیده است، بنابراین و با توجه به اهمیت طلاق از نظر شارع مقدس اسلام کلیه دعاوی مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی بوده و...».

28. Textually.

29. Literal.

30. The Text Has to Speak for Itself.

31. Clarity and Uniformity of Case Law.

32. Previous Enactment.

33. Prior Interpretation.



تفسیرها را برگزیده و بر دیگری برتری می‌دهند تا نظم بر عدالت، چیره گردد. ایده رأی وحدت رویه فرزند نظم‌گرایی افراطی است که پا را از پندارهای انتزاعی فراتر نهاده و آرزوی چیرگی بر فهم حقوقی را برآورده کرده است. رأی «نوعی» که برچسب قانون بر پیشانی دارد و سرپیچی از آن به کیفر انتظامی دادرسی می‌انجامد.

۲-۲. اختلاف قانونی؛ پیش‌نیاز صدور رأی وحدت رویه

درون‌مایه‌ی آیین دادرسی مدنی دو چیز است: سررسیدها و آرایه‌ها. آرایه‌ها که از آن به «تشریفات دادرسی» یاد می‌شود، همواره زیر سایه بنیادهای دادرسی می‌زیند و بیش‌تر حقوق‌دانان برای آن‌ها هستی ناوابسته‌ای نمی‌شناسند. چندان که گویی با زدودن دامن حقوق از این آرایه‌ها هیچ‌گونه آسیبی به پیکره نظام حقوقی نخواهد رسید. ولی آنان که حقوق را نه در میان کاغذها بلکه در راهرو دادگاه‌ها آزموده‌اند نیک می‌دانند که آرایه‌ها پشتیبان بنیادهای دادرسی‌اند. تشریفات دادرسی همانند پوسته نگاهبان بنیادهای دادرسی‌اند و پاسداشت بنیادهای دادرسی در پرتو این آرایه‌ها نمود می‌یابد (غمامی، ۱۴۰۱: ۹۵). بر این اساس، دادگستری عدل‌محور با درستی آرایه‌های دادرسی مدنی پیوندی پایدار و استوار دارد. دستیابی به «دادگری آیینی کامل»^{۳۴} در گرو آن است که هم مسیر و هم نتیجه دادرسی، منصفانه باشد.

سازوکار صدور رأی وحدت رویه نیز از این آرایه‌ها بی‌نیاز نیست. یکی از پیش‌نیازهایی که قانون‌گذار در ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به دست داده، اختلاف آرای دادگاه‌ها در پی استنباط گوناگون از یک قاعده‌ی قانونی است: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلفی صادر شود...».

بر این بنیاد، تنها جایگاه صدور رأی وحدت رویه، موضع تفسیر دوگانه دادگاه‌ها از یک

34. Perfect Procedural Justice.



قاعده قانونی است^{۳۵} نه اختلاف در فهم رویدادی^{۳۶} که چهره جزیی دارد، زیرا قاعده‌گذاری از سوی دیوان کشور اختیاری استثنایی و ناساز با اصل تفکیک قوا^{۳۷} است. (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۵۸-۱۵۶؛ جعفری‌تبار، ۱۳۹۶: ۴۳؛ اسلامی‌پناه، ۱۴۰۱: ۳۷۴)

۳-۲. مرز میان موضوع و حکم

رخدادهایی را که قانون‌گذار برای آشکارسازی چگونگی پیدایش، دگرگونی و فروپاشی حق، شناسایی می‌کند «وقایع حقوقی» می‌نامند که همان امر موضوعی^{۳۸} است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱). امر موضوعی هر رویداد مادی، اقتصادی، اجتماعی و شخصی، جدای از توصیف قانونی آن‌ها است که اثری به همراه دارد. در کامن‌لا به رویدادی گفته می‌شود که در قانون نیامده و بخشی

۳۵. رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ مکرر مورخ ۱۳۷۶/۶/۱۸ هیئت عمومی دیوان کشور: «با توجه به این‌که جناب آقای دادستان محترم کل کشور به استناد ماده‌ی ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری تقاضا نموده‌اند که آرای شعب دوم و بیست و یکم دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در هیئت عمومی مطرح گردد و مقررات ماده مزبور شامل اختلاف استنباط دادگاه‌ها از قوانین است و دادگاه‌های مورد بحث در مورد ماده ۴۹۴ قانون مدنی که به موجب آن عقد اجاره در انقضای مدت برطرف و منفسخ می‌شود اختلافی ندارند و موکول نمودن اجرای حکم تخلیه‌ی مورد اجاره که به علت انقضای مدت صادر گردیده منعکس در رأی شعبه بیست و یکم دادگاه تجدیدنظر استان به پرداخت سرقتی، اختلاف استنباط از قوانین محسوب نمی‌شود درخواست فوق‌الذکر به اکثریت آرا غیرقابل طرح اعلام و موضوع از دستور کار هیئت عمومی خارج می‌شود».

۳۶. برای پیشنهاد صدور رأی وحدت رویه، افزون بر یکسان بودن قاعده قانونی، رویداد دو پرونده نیز باید یکسان باشد. رأی وحدت رویه شماره ۶۹۵-۱۳۸۵/۹/۷ هیئت عمومی دیوان کشور در این زمینه می‌گوید: «طبق ماده‌ی ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در صورتی که با استنباط از قوانین در شعب دیوان عالی کشور و یا دادگاه‌ها آرای مختلفی صادر شود، به‌منظور ایجاد وحدت رویه در هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح می‌شود. در مانحن فیه شعبه‌ی ۱۱ دیوان عالی کشور (تشخیص) رأی شماره ۸۳/۴/۳۰-۱/۸۳/۱۳۳۶ را نسبت به ماهیت قضیه صادر و برای اعمال ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی احراز مالکیت شاکی تصرف عدوانی را ضروری دانسته است. اما رأی شماره ۸۳/۱۱/۲۴-۱۳/۳۶۲۰ شعبه ۱۳ دیوان عالی کشور (تشخیص) در خصوص تقاضای اعاده‌ی دادرسی است. لیکن وارد ماهیت موضوع شده و برای اعمال ماده ۶۹۰ مرقوم سبق تصرف شاکی و حقوق تصرف مشتمل‌عنه را کافی دانسته است و حال آن‌که شعبه ۱۳ در مقام رسیدگی به تقاضای اعاده‌ی دادرسی فقط باید تقاضا را با شقوق هفتگانه ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تطبیق داده و در صورت منطبق بودن، اعاده‌ی دادرسی را تجویز، در غیر این صورت رد نماید. بنا به مراتب به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور موضوع از موارد مقرر در ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی در امور کیفری تشخیص داده نشد».

37. Separation of powers.

38. Fact.



از حکم قانون‌گذار به شمار نمی‌رود.^{۳۹} در برابر آن، امر حکمی^{۴۰} به قانون، مقرر، قاعده‌ها و اصل‌های حقوقی‌ای گفته می‌شود که جایگاه امر موضوعی در دادرسی را روشن می‌سازد (محسنی، ۱۳۹۷: ۱۵۳ و ۱۹۹).

ردپایی از چگونگی جداسازی امر موضوعی و حکمی در قانون یافت نمی‌شود.^{۴۱} نویسندگان حقوقی تلاش‌هایی در این راستا کرده‌اند که بیش‌تر به تعریف هر یک از امور موضوعی و قانونی محدود شده و سنجه‌ی روشنی برای تشخیص این دو در رأی دادگاه به دست نداده‌اند (متین‌دفتری، ۱۳۹۸: ۸۴۱-۸۴۳؛ شمس، ۱۴۰۱، ج ۳: ۱۰۰؛ کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۳۶۷؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۹).

دلیل این ناکامی آن است که تفکیک جهت حکمی از جهت موضوعی در رأی دادگاه کار ساده‌ای نیست. رأی، برآیند تفسیر موضوع و توصیف قانونی آن است که در نتیجه آن حکم (ماهیت) و موضوع (مصدق) چونان شیر و شکر در هم می‌آمیزند، تا جایی که گاه گرایش دادگاه‌ها به درهم آمیختن پرسمان‌های موضوعی و حکمی برای دستیابی به یک رأی عادلانه سبب می‌شود که یک رویداد موضوعی با برچسب امر حکمی شناسایی شود (هرزوک و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۷۹؛ جعفری تبار، ۱۳۹۶: ۱۳۵-۱۳۶).

برای دستیابی به معیار تشخیص جهات حکمی از جهات موضوعی در رأی دادگاه باید میان دو دسته از دعاوی قائل به تمایز شد: پرونده‌هایی که دادرس با تطبیق ساده‌ی قانون بر رویداد مبادرت به صدور رأی می‌کند و دعوایی که تصمیم‌گیری درباره آن‌ها نیازمند تفسیر است.

39. An issue that has not been predetermined and authoritatively answered by the law and does not involve what the law is on a given point.

40. Law.

۴۱. تنها در اصل ۱۷۱ قانون اساسی ج.ا. جدایی این دو عنوان به شیوه‌ای سرسری نشان داده شده است.



۲-۳-۱. تطبیق ساده و تفسیر دشوار

مک‌کورمیک^{۴۲}، پرونده‌های قضایی را در دو پهنه دسته‌بندی می‌کند: در دسته یکم بسیاری از پرونده‌ها درون‌مایه‌ای ساده دارند و دادرس نمی‌تواند در هنگام صدور حکم از قانون‌گرایی محض^{۴۳} رها شود. رأی دادگاه در این پرونده‌ها چیزی نیست جز فرآورده‌ی تطبیق^{۴۴} مکانیکی قاعده قانونی و مصداق خارجی^{۴۵}. دادرس در برخورد با پرونده‌های ساده از هرگونه تفسیری بی‌نیاز است و یک قاعده از پیش موجود را یافته^{۴۶} و بر دعوا بار می‌کند. ولی فراهم آوردن رأی در پرونده‌های دشوار^{۴۷} نیازمند تفسیر است و دادرس پس از یافتن حکم شایسته در جایگاه داور^{۴۸} به بازگویی و توجیه^{۴۹} برداشت خود از آن قاعده قانونی نیز می‌پردازد (MacCormick, 1978: 153-154). کانون استدلالی آرای صادرشده در خصوص این‌گونه پرونده‌ها اغلب پرسمان‌هایی آمیخته به هم‌اند و هر دیدگاهی درباره‌ی حکمی یا موضوعی بودن اختلاف دادگاه‌ها، خود می‌تواند دست‌مایه اختلافی دیگر شود؛ بنابراین یافتن خاستگاه اختلاف در پرسمان‌های آمیخته به هم که شرح آن در ادامه خواهد گذشت دشوار و گاه ناشدنی است.

۲-۳-۲. پرسمان‌های آمیخته به هم

زمینه‌هایی در حقوق یافت می‌شوند که نه حکمی محض و نه موضوعی مطلق‌اند. این بسترها ممکن است منتهی به صدور رأی شوند و چون تشخیص حکمی یا موضوعی بودن این گونه امور شدنی نیست تعیین این که اختلاف احتمالی دادگاه‌ها ریشه در استنباط از قانون یا جهات موضوعی دارد، ممتنع است.

42. Sir Donald Neil MacCormick (1941-2009).

43. Legalism.

44. Fit.

45. Mechanical Jurisprudence.

46. Context to Discovery.

47. Hard Cases.

48. Context of Justification.

49. Justification.



با وجود این باید بر این نکته اذعان داشت که چون تعیین کانون استدلالی رأی دادگاه‌ها در «پرسمان حکم و موضوع آمیخته به هم»^{۵۰} به ارزیابی رفتار طرفین دعوا وابسته است، چهره‌ی موضوعی آن‌ها غالب است. نظام‌های حقوقی گوناگون، برای گریز از اختلاف رویه قضایی به‌ویژه در جایگاه نظارت دادگاه‌های عالی، سیاستی مبتنی بر فرض قانونی را بر این بسترها اعمال می‌کنند و یکی از چهره‌ها را بر دیگری برتری می‌دهند. نظام‌های حقوقی اروپای قاره‌ای و آنگلو - آمریکا گرایش دارند تا این پرسمان‌ها را به‌عنوان یک امر موضوعی در نظر بگیرند که بر این اساس قابل بازنگری از سوی دادگاه‌های عالی نیستند.^{۵۱} ولی در اروپای قاره‌ای فرض بر حکمی بودن بستر مختلط است و از این‌رو رأیی که در این گونه دعاوها صادر می‌شود، قابل بازنگری از سوی دیوان کشور هستند (هرزوک و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۸۹ - ۱۹۰).

برای نمونه استدلال دادگاه در راستای توجه تقصیر به پزشک درمان‌گر، هم امر موضوعی است و هم حکمی. چرا که دادگاه در تعیین رفتار زیان‌بار پزشک نمی‌تواند بی‌آنکه تعریف قانونی تقصیر را در پس‌زمینه ذهنی خود داشته باشد به بازرسی رفتار خوانده بپردازد و در عین حال شدنی نیست که قاعده قانونی را بدون در نظر داشتن رویداد منتهی به زیان بیابد.^{۵۲} خردمندان رفتاری را زیان‌بار می‌شناسند که از دید مردم ناهنجار به شمار آمده و ناشایست باشد. (بافهم و دیگران، ۱۴۰۲: ۲۳) از این چشم‌انداز، تقصیر امری موضوعی است؛ زیرا بر اساس پیچیدگی و پیش‌بینی‌ناپذیر بودن رفتار شهروندان، مسئولیت در این پهنه بیش‌تر عرفی است تا قانونی. وابسته کردن پرداخت خسارت مسئولیت مدنی به قانون ناشدنی است. هیچ‌کس یا نهادی با هیچ ابزاری توانایی قانون‌گذاری در همه زمینه‌های خسارت‌زا را ندارد و شناسایی مفهوم و موضوع مسئولیت‌زا بر اساس انگاشته‌های عرفی (یزدانیان، ۱۴۰۳: ۳۵۶-۳۵۷) رفتار

50. Question of Mixed Law and Fact.

۵۱. برای نمونه بنگرید:

Posser, Handbook on the Law of Torts (ed. 4 St. Paul, Minn. 1971) 205-208.

۵۲. برای دیدن نمونه رأی در حقوق ایالات متحده، بنگرید:

Sioux City & Pacific Railroad Co. v. Stout, 84 US. (17Wall.) 657 (1873).



معقول، متعارف^{۵۳} و در حدود اذن^{۵۴} می‌گیرد. از سوی دیگر کار زیان‌بار در مقررات کشور تعریف شده^{۵۵} و از این جهت با ارزیابی قانونی در پیوند است. پرداخت خسارت کیفر قانون‌شکنی است و فرض بر آن است که مسئول، یک قاعده قانونی را زیر پا گذارده و رفتاری ناشایست داشته است. بدین‌سان رفتار زیان‌بار عنصر نوعی و حکمی به شمار می‌رود.

بنا بر آنچه گفته شد در جایگاه داوری بسیاری از دعاوی، حکم و موضوع در هم می‌آمیزند تا در یک همکاری انتزاعی و ذهنی، افق معنایی مشترکی را تشکیل داده و معجونی به نام رأی را پدید آورند. پس، دشواری جداسازی حکم و موضوع بیش از آن که به آشفتگی زبان یا پیچیدگی منطق استدلالی بستگی داشته باشد، ریشه در زمینه‌ی دعاوی دارد که طبیعت آن امتزاج افق حکم و موضوع در رأی دادگاه را به دنبال دارد و جداسازی آن دو را ناشدنی می‌سازد.

در ادامه‌ی این نوشتار برخی از پرسمان‌های آمیخته به هم بررسی می‌شود. این پرسمان‌ها عبارت‌اند از قرارداد، ادله اثبات دعوا و قانون خارجی.

۱) قرارداد: قرارداد و دیگر سندهای خصوصی^{۵۶}، آمیغی از امور موضوعی و حکمی دعوا به شمار می‌روند. زیرا شرایط قراردادی به خودی خود همان نقشی را به عهده دارد که قانون در جایگاه مسکوت بودن قرارداد به عهده می‌گرفت و رابطه حقوقی طرفین را سامان می‌داد (Cadiet & Jeuland, 2023: 208). برای تشخیص قواعدی که بر قرارداد حکومت می‌کند شناسایی زبان (که گاه با نشانه‌های بیرونی^{۵۷} پیوند دارند) طبیعت و نوع تراضی طرفین ضرورت دارد. به دیگر سخن، توصیف قرارداد موکول به تفسیر مضمون توافق طرفین است.

۵۳. ماده ۹۵۲ قانون مدنی: «تقریب عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است».

۵۴. ماده ۹۵۱ قانون مدنی: «تعدی، تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری».

۵۵. ماده یک قانون مسئولیت مدنی: «هر کس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجاری یا به هر حق دیگر که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه‌ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد».

56. Contracts and Other Private Documents.

57. Extrinsic Evidence.



به همین جهت برخی فرانسویان میان ایجاب و قبول و شرایط قراردادی جدایی افکنده و گروه نخست را از امور موضوعی و دسته‌ی دوم را در شمار عناصر آمیخته به هم (موضوعی و حکمی) دانسته‌اند (Boré & Boré, 2003: 269).

۲) ادله اثبات دعوا: ارزش دلیل به اثرگذاری آن در دعوا است. ارزیابی این نکته به لحاظ حقوقی یک پرسمان منطقی است و پیوندی با امر حکمی ندارد (هرزوک و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۸۶). نتیجه پذیرش یا نپذیرفتن دلیل بود و نبود (حقوقی) حق مادی موضوع دعوا است. بر این بنیاد در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که دلیل به تبع مؤدای خود از امور موضوعی ناب به شمار می‌رود (Guinchard & et al, 2021: 307)؛ ولی اختلاف ناشی از پذیرش یا رد یک دلیل می‌تواند هم در پیوند با جهات موضوعی و هم وابسته به جهات حکمی به شمار آید. برای نمونه چنانچه دادگاهی شهادت شهود را در دعوای تصرف عدوانی نپذیرد و دادگاه دیگری به استناد شهادت در دعوای همسان، رأی به سود خواهان صادر نماید به سادگی نمی‌توان به این نکته پی برد که پذیرش یا رد شهادت به سبب ناکارآمدی شهادت (موضوع) بوده است یا توان اثبات قانونی آن (حکم). اختلاف دکترین حقوقی نیز بی‌تأثیر از آمیختگی حکم و موضوع در بستر ادله‌ی اثبات دعوا نیست. از آن جاست که برخی از دانایان حقوق به این چهره دوگانه توجه داشته و توانایی محدود نظارت دیوان عالی کشور را تنها در بخش قانونی ادله (نه جهات حکمی) مجاز دانسته‌اند (شمس، ۱۴۰۱، ج ۲: ۴۵۸)، بعضی دیگر بستر ادله را در زمره موضوعات (دیبافر و دیگران، ۱۳۹۹: ۶۸؛ غمامی؛ اشرفی آرانی، ۱۳۸۹: ۲۷۶) و پاره‌ای دیگر ادله را به پیروی از حقوق فرانسه در شمار امور حکمی تلقی کرده‌اند (موسوی، ۱۳۹۵: ۱۹۲).

۳) قانون بیگانه: تکلیف قانون بیگانه از حیث تحمل بار اثبات روشن نیست. گروهی آن را در ردیف امور موضوعی دانسته و استنادکننده را مکلف به اثبات می‌دانند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۲: ۶۳-۶۴) برخی دیگر بر این باوراند که قانون خارجی از امور حکمی و شایسته‌ی بازنگری پژوهشی^{۵۸} است (هرزوک و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۸۴؛ الماسی، ۱۴۰۱: ۱۲۱؛ سلجوقی،

58. For Purposes of Appellate Review.



۱۳۸۴: ۱۶۳) و دسته سومی از نویسندگان به اصل همکاری دادرس و طرفین دعوا در کشف و اثبات قانون بیگانه و ماهیت مختلط آن نظر داده‌اند (انصاری، ۱۳۹۴: ۵۹). هرآینه شاید این آشفتگی به آرای دادگاه‌ها نیز رخنه کرده و ای‌بسا سبب بروز اختلاف نیز بشود.

۳. نقد شیوه‌ی گفت‌وگو

بررسی صلاحیت دیوان عالی کشور همواره با این پرسش آغاز می‌شود که «بستر رسیدگی دیوان عالی کشور امر موضوعی است یا امر قانونی؟»

اساس این شیوه گفت‌وگو از دو جهت نادرست است:

نخست این که اختیار دیوان تنها ایجاد رویه نیست و باید میان «رسیدگی فرجامی» با «صدور رأی وحدت رویه» جدایی افکند. «هیئت عمومی دیوان عالی کشور» با «شعبه‌ی دیوان عالی کشور» از جهت ساختار، کارکرد، هدف، چگونگی صدور و سرشت رأی ناهمسان‌اند. در نظام حقوق مدنی - برخلاف کامن‌ل^{۵۹} - شعبه‌ی دیوان در چکاد هرم قضایی دادگاه‌ها^{۶۰} به بازنگری رأی دادگاه‌ها هم از نگر هم‌خوانی رأی با قانون و هم از جهت درستی یا نادرستی برداشت دادگاه از رویداد پرونده^{۶۱} می‌پردازد،^{۶۲} زیرا دیوان شایسته آن است که به همه

۵۹. در ایالات متحده، قانون اساسی رسیدگی به امر موضوعی از سوی هیئت منصفه را پیش‌بینی کرده است، بر همین اساس گستره‌ی بازنگری امر موضوعی در دیوان بسیار ناچیز است و تنها موضوع‌هایی را در بر می‌گیرد که هیئت منصفه بدان‌ها رسیدگی نکرده است.

60. Hierarchical Organization of Courts.

۶۱. امروزه شیوه‌ی بازنگری شعبه‌های دیوان در ایران به نظام بازنگری تفتیشی در حقوق سوسیالیسم نزدیک‌تر است. قاضیان دیوان کشور صلاحیت رسیدگی به پرسمان‌های موضوعی (Questions of Facts) را نیز برای خود شناسایی کرده‌اند. صلاحیتی که در کشورهای بلوک شرق (پیشین) به‌ویژه لهستان «بازبینی به روش پایش» (Review by Way of Supervision) نامیده می‌شد.

۶۲. در فرانسه به این نوع بازبینی La defaut de base legale-Le manqué de base legale گفته می‌شود که گونه‌ای تیزنگری پذیرفته شده در امور موضوعی از سوی دیوان کشور فرانسه است. در حقوق ایران، اختلاف‌هایی در این زمینه دیده می‌شود. برای بررسی دیدگاه‌های گوناگون، ببینید: «موسوی، امیرحسام، ورود دیوان عالی کشور به امور ماهوی، مجله‌ی حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دوره‌ی ۱۳، شماره‌ی ۲، مهر ۱۳۹۵، برگ‌های ۱۸۳-۲۰۸».



جنبه‌های دعوا رسیدگی کند و مانعی در این راه برای برپایی عدالت وجود نداشته باشد^{۶۳} (غمامی و اشرفی آرانی، ۱۳۸۹: ۲۹۱). ولی ماهیت صدور رأی وحدت رویه، قانون‌گذاری است که چهره نوعی و کلی دارد و توجه به رخدادهای جزئی پرونده را برنمی‌تابد. از آن‌که قانون باید ویژگی فراگیر و همگانی داشته باشد تا درباره صدها و هزاران پرونده همسان پیاده‌سازی شود.

دوم، پی بردن به موضوعی یا حکمی بودن اختلاف دادگاه‌ها در بسیاری از پرونده‌ها ناشدنی است و از همین رو تلاش برای جداسازی امر حکمی و موضوعی سنجه شایسته‌ای برای کران‌مند کردن صلاحیت هیئت عمومی دیوان به شمار نمی‌رود.

به باور نگارندگان شیوه درست تشخیص صلاحیت هیئت عمومی دیوان توجه به حکمی یا موضوعی بودن اختلاف دادگاه‌ها نیست، بلکه پردازش این چالش است که اختلاف دادگاه‌ها از «تفسیر قضایی» ریشه می‌گیرد یا «توصیف حکم»؟

بدین منظور شایسته است تا به تبیین حدود این دو مفهوم پرداخته شود.

۱-۳. تفسیر قضایی؛ اندیشه‌ی زاینده‌ی حقوق

فرانسوا ژنی می‌گوید: «تفسیر، آشکار کردن قاعده قانونی به‌عنوان مقدمه برای بار کردن آن بر رویداد ویژه‌ای است که در جهان خارج پدیدار شده است» (ابوللیل و اللغی، ۱۹۸۶: ۱۴۳). در فرهنگ حقوقی بلک نیز این‌گونه آمده است: «تفسیر، هنر یا فرایند کشف و شناسایی معنای قانون، وصیت، قرارداد یا هر نوشته دیگر است. به سخن دیگر کشف و نمایش معنای درست هر نکته و نشانه‌ای است که دستاورد درون‌مایه یا یک آرمان باشد»^{۶۴} (Black's Law, 2018: 420).

۶۳. بازنگری در امر موضوعی از سوی بالاترین دادگاه در نظام‌های حقوقی جهان چهره‌ی استثنایی دارد و برای چنین دادگاه‌هایی شایسته نیست که به بازنگری و بررسی رویدادهای رخ داده میان طرفین دعوا بپردازند (هرزوگ و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۸۱).

64. "Interpretation: The art or process of discovering and ascertaining the meaning of a statute, will, contract or other written document. The discovery and representation of the true meaning of any signs to convey ideas".



تفسیر قضایی میان دو آرمان فلسفی در نوسان است: بازگویی چپستی راستین قانون و ارزیابی اخلاقی هنجارهای حقوقی. از این رو استدلال مبتنی بر تفسیر با گونه‌ای تزویر همراه است؛ چراکه دادرس در راهبری ذهن مخاطب به سوی نظم یا عدالت اختیار بی‌حصری دارد. از این روست که تفسیر را «فریب معناشناختی»^{۶۵} نامیده‌اند.^{۶۶} تفسیر قضایی به این پرسش بنیادین که «قانون چیست؟» معطوف می‌شود. این نگرش موجب اختلافات سازش‌ناپذیری در خصوص شرایط اعتبار حقوقی^{۶۷} تفسیر شده است. واکاوی این اختلافات نظری و البته بسیار مهم در این گفتار نمی‌گنجد، ولی باید بر این نکته پافشاری کرد که گرایش دادرس به شرایط اعتبار حقوقی تابع نوعی دوگانگی ساختگی^{۶۸} است. قاضی بهره‌مند از فهم کامل و آشکار قانون می‌تواند معنای تعبیری مفهومی^{۶۹} از متن را درک کند، بی‌آنکه به پایگاه فلسفی آن فهم التفاتی داشته باشد. او با در نظر داشتن قواعد متناسب زبانی به بازگویی تعبیر مفهومی خودساخته دست می‌زند.

قانون‌گرایان تفسیر قضایی را رفتاری ارادی می‌دانند که ناگزیر باید از بیرون بازرسی و مهار شود. ولی از نگر عدالت‌گرایان، فهم دادرس پیشامدی ناخواسته است که در رویارویی با حکم و موضوع برای وی حاصل می‌شود. ایشان دست‌اندازی در تفسیر دادرس را با اصل استقلال قضایی ناسازگار می‌دانند، چراکه لازمه تمیز حق را آزادی در تفسیر و بر هم نهادن حکم و موضوع از سوی دادرس می‌دانند (اسلامی‌پناه، ۱۴۰۱: ۳۷۳؛ محسنی و غمامی، ۱۳۹۴: ۳۰۷-۳۰۸). برآیند تفسیر قانون^{۷۰}، ایستا و همیشگی نیست و پیوسته رو به دگردیسی است. زیرا قانون دربردارنده واژگانی است که فهم آن در گذر روزگار و به فراخور موضوع پرونده و عامل‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دگرگون می‌شود و ای‌بسا از پرونده‌ای به پرونده

65. Semantic Sting.

۶۶. گروهی این عبارت را با تعبیر «نیش معناشناختی» نیز به پارسی برگردانده‌اند.

67. Conditions of Legal Validity.

68. Spurious Dichotomy.

69. Concept-Word.

70. Interpretation of Statute, Construction of Statute.



دیگر تغییر می‌یابد. در جایگاهی که واژگان قانون چندین معنا را دربر بگیرند (اصل جمله‌های ناشناسا^{۷۱})، همه آن معناها را نمی‌توان به قانون‌گذار نسبت داد ولی می‌توان از میان آن‌ها معنایی را برگزید که دادگرانه‌ترین دستاورد را در پی داشته باشد. تفسیر دادگرانه، زاییده پویش اخلاقی است. تفسیر، دریافت معنای وابسته^{۷۲} با گزاره (واژگان) است، نه دریافتی برابر با معنای گوهری واژه. گاه متن قانون در پرتو موضوع دعوا آبستن معناهای چندگانه‌ای است که گزینش یکی از آن‌ها بر عهده‌ی دادرس نهاده شده تا بنا بر فهم خود، اخلاقی‌ترین معنا را برگزیند (بخش پایانی اصل ۷۳ ق.ا.ج.ا). در واقع، تفسیر قانون کنشی درونی است که با رخ‌نمایی تدریجی^{۷۳} سبب برتری یک معنا بر معناهای دیگر نزد فهمنده می‌شود. برای دادرس، فهم متن و گرایش به یک معنا رخدادی است شهودی و ذوقی^{۷۴} که بی‌نیاز از راهبری و دست‌اندازی دیگران و ناخودآگاه^{۷۵} است؛ فهمی همکارانه^{۷۶} که رویدادی ذهنی و ویژه و پیامد عامل‌هایی مانند پیش‌آموخته‌ها^{۷۷}، خوی و سرشت درونی دادرس^{۷۸}، فشارهای بیرونی، نژاد، گرایش‌های سیاسی و دینی، خانواده، زبان، سنت، تاریخ و افق نگرش دادرس به شمار می‌رود. تفسیر بنیادی فرازبانی^{۷۹}، بازدارنده‌ی فهم‌های دیگر از قانون نیست، ولی واداشتن دادرس به پیروی از هنجار پایه‌ی^{۸۰} دیگر دادرسان، نادیده‌انگاری چشم‌انداز ویژه او^{۸۱} از رویدادی است که ناگزیر می‌باید از سوی قاضی و در پرتو قانون تفسیر شود.

تفسیر کنشی ذهنی و شخصی است که به مقتضای طبیعت خود نیازمند آزادی در فهم

71. Vaguely Phrased Principle.

72. Parasitic.

73. Adumbration.

۷۴. درباره کارکرد ذوق در فرایند صدور رأی، سخن بسیار گفته شده است. بالتازار گراسیان (Baltasar Gracián 1601 – 1658)، ذوق را حیوانی‌ترین و درونی‌ترین حس آدمی دانسته است که در میانه آزادی خردمندانه و غریزه حسی قرار دارد. کانت، ذوق را نمی‌پذیرد و حکمی را شایسته ستایش می‌داند که بر فهم و خرد استوار شده باشد (خاتمی، ۱۳۹۹: ۸۸ – ۹۹).

75. Subconsciously.

76. Participants' Understanding.

77. Background Knowledge.

78. The Internal Point of View.

79. Meta- Language.

80. Normative Based.

81. Normative Statements from a Point of View.



است و تاب هیچ فشار بیرونی را ندارد و دست‌اندازی دیوان در این فرایند با فلسفه‌ی استقلال قضایی ناسازگار است. بر این بنیاد نتیجه‌ی تفسیر شخصی از سوی دیوان قابل نظارت و دست‌اندازی نیست.

۲-۳. توصیف نوعی؛ ابزار بازبینی تفسیر در حقوق فرانسه

توصیف، فراهم آوردن رأی با برهم‌نهادن حکم و موضوع است که همان شناسایی ماهیت حقوقی و سپس یافتن قاعده شایسته از قانون و بارکردن آن بر رخداد پرونده است.^{۸۲} توصیف، پل میان امر موضوعی و حکمی است؛ گزارش درون‌مایه موضوعی با بهره بردن از ابزار قانونی است (شمس، ۱۳۹۳: ۶ و ۹).

گفته شد که به دلیل ذهنی بودن تفسیر، دیوان نظارتی بر آن ندارد و دست‌اندازی دیوان، محدود به توصیف دادگاه‌ها برای پاسداشت قانون است. ولی بازرسی توصیف دادگاه‌ها از سوی دیوان عالی کشور چگونه انجام می‌گیرد؟

در میان فرانسویان پیرامون نظارت دیوان بر توصیف دادگاه‌ها دو دیدگاه یافت می‌شود: دیدگاه نخست بر پایه‌ی شناسایی و جداسازی مفهوم‌های حقوقی تعریف‌شده از سوی قانون‌گذار و مفهوم‌هایی است که تعریفی از آن‌ها در قانون ارائه نشده است. هنگامی که قانون‌گذار به تعریف یک نهاد حقوقی می‌پردازد، بندها، عناصر و قلمرو آن را به‌گونه‌ای روشن بازگو می‌کند. ولی درباره نهادهایی که تعریفی در قانون ندارند، گفته شده که سکوت مقنن چونان واگذاری اختیار تعریف مفهوم حقوقی به دادگاه است. بر این دیدگاه چند خرده گرفته‌اند: یک - حتی هنگامی که قانون‌گذار به تعریف یک مفهوم می‌پردازد، توصیف به سادگی انجام نمی‌شود، مانند تعریف اکراه در ماده ۲۰۲ قانون مدنی. دو- تعریف نکردن یک مفهوم از سوی قانون‌گذار به معنای آن است که آن مفهوم دارای حقیقت عرفی است و برای کاربران حقوق شناخته‌شده است. مانند واژه حیل و تقلب در بند ۵ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. پس، دادرسی نمی‌تواند از محدوده این تعریف فراتر رود. سه - محدود کردن بازرسی دیوان به مفهوم‌های تعریف‌شده در قانون، جایگاه دیوان

۸۲. این مفهوم از ماده ۳ و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به دست می‌آید.



عالی کشور را در نظارت بر رأی دادگاه‌ها به بررسی توصیف نهادهای شناخته شده فرو می‌کاهد.

دیدگاه دوم جداسازی ارزیابی قضایی از شناسایی قانونی است. کورنو^{۸۳}، استاد نامدار دادرسی مدنی فرانسه می‌گوید: «اگر قانون به تعریف یک مفهوم حقوقی پرداخته باشد یا تعریف مفهوم از درون متن قانونی با بکار گرفتن ابزارهای منطقی مانند استقرا یا قیاس به دست آید، دیوان می‌تواند بر توصیفی که دادگاه‌ها از چنین مفهومی به عمل آورده‌اند نظارت کند. در دیگر موارد، توصیف نتیجه‌ی ارزیابی وجدانی دادرس است و دیوان نمی‌تواند بر این توصیف مستقل نظارت کند» (هرمزی، ۱۳۸۹: ۳۹۱-۳۹۴).

به نظر می‌رسد، برای دانستن این که مقدمه‌ی طرح پرونده در هیئت عمومی فراهم است یا خیر، باید به تفسیری یا توصیفی بودن کانون اختلاف دادگاه‌ها توجه کنیم.

خوانش متن قانون در پرتو امر موضوعی واقعی صورت می‌گیرد و کاوش در رویداد پرونده نیز با پس‌زمینه‌ای از قواعدی انجام می‌گیرد که از دید خواننده آن ای‌بسا قابلیت اعمال بر رویداد خواهد داشت. دادرس بی‌آنکه موضوعی را به دیده داشته باشد، حکمی برای آن نمی‌جوید.^{۸۴} برای ارزیابی گرانیگاه اختلاف دادگاه‌ها نباید از اهمیت سایه‌ی رخداده پرونده^{۸۵} فروگذار بود. زیرا گاه ارزش پرتو رویداد پرونده در تفسیر قاعده قانونی^{۸۶} به اندازه‌ای است که رأی دادگاه بی آن چهره دیگری می‌یافت.^{۸۷}

83. Gérard Cornu (1952).

۸۴. پیش‌بینی هیئت منصفه در کشورهای کامن‌لا می‌تواند به بررسی امر موضوعی از سوی اعضای آموزش‌نیده‌ای مربوط شود که هیچ پیش‌دانسته‌ای از قانون ندارند. همین ویژگی موجب شده است که دادگاه‌های عالی در کشورهای کامن‌لای - برخلاف حقوق رومی ژرمنی - به بازنگری امور موضوعی نیز بپردازند؛ زیرا این باور چیره وجود دارد که انحراف از قوانین در میان اعضای هیئت منصفه محتمل‌تر است.

85. Ipso Facto.

86. Ipso Jure.

۸۷. به این‌گونه رخدادها در حقوق کامن‌لا Ratio Decidendi یا The rationale for the Decision گویند: راسیو، بخشی درنگ‌پذیر از رأی دادگاه است که اگر آن بخش را از پرونده بزداییم، رأی دادگاه چهره دیگری خواهد یافت و دادخواهی، بی‌گمان با فرجام دیگری به پایان خواهد رسید.



برای نمونه، زمینی با شرط «دارا بودن کاربری مسکونی» فروخته می‌شود و پس از فروش آشکار می‌شود که زمین بیرون از طرح هادی بوده و کاربری آن کشاورزی است. دعوایی با خواسته اعلام بطلان و بی‌اعتباری بیع به جهت اشتباه در وصف اساسی مبیع از سوی خریدار اقامه می‌شود.

دادگاهی با این استدلال که کاربری «وصف جوهری» مبیع است و با استناد به مواد ۱۹۹ و ۲۰۰ قانون مدنی حکم به بطلان بیع می‌دهد. در پرونده همسان دیگری دادگاه با استناد به همان مواد و با تأکید بر این که کاربری زمین «شرط صفت است» نه وصف جانشین ذات، پس نمی‌تواند موجب بطلان عقد باشد، حکم به بی‌حقی خواهان صادر می‌کند. شاید با سنجه کنونی دیوان کشور (جداسازی حکم از موضوع) این گمان پدید آید که برداشت‌های گوناگونی از قانون به عمل آمده است. ولی با سنجه جداسازی تفسیر از توصیف (سنجه‌ی فرانسوی) تردیدی باقی نمی‌ماند که کانون اختلاف دو دادگاه هیچ‌گونه پیوندی با برداشت از قانون ندارد (هرچند چنین اختلافی در رأی‌ها به چشم می‌خورد) و طرح چنین اختلافی در هیئت عمومی دیوان ناشدنی است. زیرا آنچه مایه‌ی اختلاف دادگاه‌ها شده توصیف قانونی رخداد نیست، بلکه تفسیر ویژه‌ای است که دادگاه‌ها از کارکرد «شرط کاربری زمین» به دست داده‌اند و قانون در این ناسازواری بی‌تأثیر بوده است. در واقع دادرس پیش از آن که نوبت به یافتن قاعده قانونی برسد، در هنگام تفسیر رخداد به این باور (ارزیابی مستقل و وجدانی دادرس) رسیده که کاربری زمین، وصف بنیادین آن به شمار می‌رود و از آن جایی که اختلاف در تفسیر رخداد نمی‌تواند «استنباط متفاوت از قوانین» (قید احترازی ماده‌ی ۴۷۱ ق.آ.د.ک) به حساب آید، اختلاف برآمده از آن شایسته طرح در هیئت عمومی دیوان نیست.

شاید ایراد شود که ناسازواری تفسیر، همان اختلاف موضوعی و اختلاف در توصیف (یافتن و بار کردن قانون بر موضوع) همان اختلاف در حکم است و جداسازی تفسیر از توصیف، تکرار روش پیشین (جداسازی امر قانونی از امر موضوعی) است. ولی این باور نمی‌تواند درست باشد، زیرا اگرچه پیوند تنگاتنگی میان «رخداد پرونده» و «حق» وجود دارد ولی «توصیف» را نباید با «اعمال قاعده‌ی حقوقی» یکسان پنداشت. توصیف، گامی پس از



تفسیر است که در آن دادرس به شناسایی ماهیت حقوقی یک رابطه می‌پردازد و پس از آن است که قاعده قانونی متناسب با آن ماهیت را می‌یابد. گاهی توصیف رابطه حقوقی به درستی انجام می‌شود ولی دادرس در یافتن قاعده قانونی و بکار بردن آن دچار لغزش می‌شود.

۴. ارزیابی صلاحیت هیئت عمومی دیوان کشور در صدور رأی ۸۴۷-

۱۴۰۳/۲/۲۵

رأی وحدت رویه ۸۴۷-۱۴۰۳/۲/۲۵ چنین است: «طبق ماده ۲۴۷ قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷/۲/۱۸ انجام معامله نسبت به مال دیگری از طریق وکالت تجویز شده است. از سوی دیگر مطابق ماده ۶۶۷ همان قانون وکیل موظف است در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را رعایت نماید و از آنچه موکل صراحتی به او اختیار داده و یا بر حسب قراین، عرف و عادت که داخل در اختیارات اوست تجاوز نکند؛ بنابراین هرگاه شخصی وکالت فروش مال خود را به دیگری تفویض کند و در وکالت‌نامه قید نماید که وکیل اختیار دارد مال او را به هر قیمتی معامله کند، عبارت «به هر قیمت یا به هر شخص ولو به خود» محمول بر قیمت متعارف خواهد بود و چنانچه وکیل آن مال را به قیمت کم که عرفاً ثمن بخش و غیرقابل قبول باشد به خود یا دیگری بفروشد، اقدام وی فصولی محسوب و با وحدت ملاک از ماده ۱۰۷۳ قانون مدنی معامله انجام شده بدون تنفیذ موکل محکوم به بطلان است. بدیهی است موضوع رأی، شامل مواردی که قبل از تنظیم وکالت‌نامه، معامله‌ای صورت گرفته باشد، نمی‌گردد...».

صدور این رأی بهانه‌ای برای نگارندگان بود تا به واگویی زمزمه‌های درونی و دیرین خویش پرداخته و راهی بکشایند تا مهتران این دانش ارجمند به سنجش آن همت گمارند.

برای بررسی صلاحیت دیوان در صدور این رأی ابتدا باید به ماده ۶۵۶ قانون مدنی نگریست که در جایگاه شناساندن عقد وکالت می‌گوید: «عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید». بر پایه‌ی آنچه پیش‌تر گفته شد، اختلاف دادرسان در شناسایی درون‌مایه راستین تراضی دو طرف و تطبیق تعریف قانونی وکالت بر آن رابطه (توصیف) در صلاحیت هیئت عمومی دیوان می‌گنجد. ولی اگر کانون اختلاف دو دادگاه رعایت

مصلحت موکل باشد، با در نظر گرفتن این که تعریف روشنی از مصلحت در قانون به عمل نیامده و مفهوم مصلحت وابسته به سنجه‌های عرفی^{۸۸} دگرگون‌شونده‌ای است که به فراخور زمان و جایگاه دو طرف (وکیل و موکل) از پرونده‌ای به پرونده دیگر تغییر می‌یابد و این الگوها به دست نمی‌آید، مگر با بررسی قضایی و ویژه عوامل مؤثر بر تعریف عرفی مصلحت و نیز با عنایت به این که تعریفی از مصلحت در دست نیست که از سوی همگان پذیرفتنی باشد، دستیابی به گستره مصلحت موکل به ارزیابی مستقل و وجدانی دادرس (تفسیر) بستگی دارد و این بستر از بازرسی دیوان و نیز طرح در هیئت عمومی مصون است. شاید گفته شود که یله و رها بودن دادرس در جایگاه تفسیر به خودکامگی می‌انجامد. در پاسخ باید گفت که هرچند تفسیر دادرس وابسته به چهارچوب ذهنی او و تا اندازه‌ای در پیوند با ویژگی‌های شخصیتی دادرس است ولی چنین اختیاری بی‌کران نیست و همواره رفتار شناخته‌شده‌ای از وکیل در دسترس هر انسانی است که بهره‌ای از خرد دارد. از این رو داوری درباره انطباق رفتار وکیل با عرف و خرد متعارف به وجدان دادرس واگذار می‌شود تا با تفسیر درون‌مایه تراضی طرفین به انطباق یا ناسازگاری رفتار وکیل با خرد، عرف و اختیار قراردادی وی پی ببرد و این نکته را در نظر داشته باشد که یک انسان خردمند در جایگاه همسان چه رفتاری از خود نشان می‌دهد است. بر این اساس، بررسی قرارداد وکالت از جهت اختیار وکیل و ارزیابی این نکته که آیا رفتار وکیل در چهارچوب توانایی وی بوده است یا خیر، نیازمند تفسیر قضایی و وابسته به رویداد پرونده به شمار می‌رود و در جایگاه تفسیر رخداد به گونه‌ای شخصی و ای‌بسا ناخودآگاه در گستره دریافت ذهنی دادرس می‌گنجد و به همین جهت نظارت بر آن از اختیار هیئت عمومی دیوان کشور بیرون است.^{۸۹}

۸۸. ماده‌ها ۶۶۶، ۶۶۷، ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ قانون مدنی.



۵. فرجام سخن

پیش‌گفت‌وگوهای برخی از رأی‌های وحدت رویه نشان می‌دهد که گاه صلاحیت هیئت عمومی در میان قاضیان دیوان عالی کشور چالش‌برانگیز بوده است. بدین سخن که پاره‌ای از قضات برخی از اختلاف‌ها را ناشی از امور موضوعی و بیرون از صلاحیت هیئت عمومی دانسته‌اند. همین کشمکش در جریان صدور رأی شماره ۸۴۷-۱۴۰۳/۲/۲۵ نیز به چشم می‌خورد به گونه‌ای که بسیاری از اربابان نظر را درباره صلاحیت دیوان دچار دودلی کرده است. چه این که برخی تشخیص حدود مصلحت و ضمانت اجرای آن را داخل در امور موضوعی و بعضی دیگر از امور قانونی شمرده‌اند. این ناسازواری ریشه در چگونگی گفت‌وگوی حقوقی دارد و با ناکارآمد بودن معیار «جداسازی امر قانونی از امر موضوعی» پیوند دارد. بر این بنیاد و با عنایت به نابسندگی ضابطه تشخیص صلاحیت به نظر می‌رسد که واسازی^{۹۰} اصل گفت‌وگو گریزناپذیر می‌نماید. از این رو این نوشته با نگاهی به حقوق فرانسه روش «جداسازی تفسیر از توصیف» را پیشنهاد می‌دهد. تفسیر بستر ذهنی برای دادرس است و بازرسی آن از جانب دیوان روا نیست، ولی نظارت بر توصیف با هدف پاسداشت قانون انجام‌شدنی است. به نظر می‌رسد با این سنج و از آنجایی که تعریفی از مصلحت در قانون یافت شدن نیست، تشخیص و ضمانت اجرای عدم رعایت غبطه موکل در گستره تفسیر قضایی قرار دارد و قابل ارزیابی از سوی دیوان نیست. بر این اساس رأی وحدت رویه شماره ۸۴۷-۱۴۰۳/۰۲/۲۵ بیرون از صلاحیت هیئت عمومی دیوان کشور صادر شده است.

۶. منابع

۱-۶. فارسی

۱. اسلامی‌پناه، علی (۱۴۰۱). *مقدمه‌ی علم حقوق*، تهران، گنج دانش، چاپ دوم.
۲. الماسی، نجادعلی (۱۴۰۱). *تعارض قوانین*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم.

90. Deconstruction (in English), Déconstruction (in French).



۳. بالو، فرزاد، (۱۳۹۹). هرمنوتیک: نظریه، کاربرست، نقد؛ از هرمنوتیک کلاسیک تا هرمنوتیک فلسفی، تهران، انتشارات زوار، چاپ نخست.
۴. جعفری‌تبار، حسن (۱۳۹۶). دیو در شیشه، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ یکم.
۵. خاتمی، محمود (۱۳۹۹). گادامر و مسأله‌ی هرمنوتیک، تهران، نشر علم، چاپ نخست.
۶. داوید، رنه (۱۳۶۴). نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، برگردان حسین صفایی و دیگران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ نخست.
۷. ریپر، ژرژ (۱۴۰۲). نیروهای پدیدآورنده‌ی حقوق، برگردان دکتر رضا شکوهی‌زاده، تهران، مجد، چاپ دوم.
۸. سلجوقی، محمود (۱۳۸۴). حقوق بین‌الملل خصوصی، پوشه‌ی نخست، تهران، نشر میزان.
۹. شمس، عبدالله (۱۴۰۱). آیین دادرسی مدنی؛ دوره‌ی پیشرفته، تهران، دراک، چاپ چهل و چهارم.
۱۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳). مقدمه‌ی علم حقوق، تهران، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ هفدهم.
۱۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰). حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، پوشه‌ی نخست، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم.
۱۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵). اثبات و دلیل اثبات، پوشه‌ی نخست، تهران، میزان، چاپ نهم.
۱۳. متین‌دفتری، احمد (۱۳۹۸). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، انتشارات مجد، چاپ ششم.
۱۴. محسنی، حسن (۱۳۹۷). اداره‌ی جریان دادرسی مدنی؛ بر پایه‌ی همکاری و در چهارچوب اصول دادرسی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم.
۱۵. هرزوک، پیتر. کارلن، دلمار (۱۴۰۱). آیین دادرسی مدنی؛ مجلد هشتم (شکایت از آرای قضایی)، برگردان حسن محسنی و مهسا آقایی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ نخست.
۱۶. یزدانیان، علی‌رضا (۱۴۰۳). حقوق مدنی، حقوق تعهدات، قواعد عمومی مسئولیت مدنی، با



۱۷. امیدی، جلیل (۱۳۷۶). «تفسیر قانون در حقوق انگلستان»، مجله‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره‌ی ۳۸، شماره‌ی ۰، صص ۸۵-۱۲۱.
۱۸. انصاری، اعظم (۱۳۹۴). «ضرورت همکاری بین‌المللی در اثبات قانون خارجی»، مجله‌ی حقوق خصوصی، دوره‌ی ۱۲، شماره‌ی ۱، صص ۵۳-۷۴.
۱۹. شمس، عبدالله (۱۳۹۳). «سبب؛ امور موضوعی و توصیف آن‌ها در دعوای مدنی»، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، دوره‌ی ۱۷، شماره‌ی ۶۵، صص ۱-۲۴.
۲۰. شیخ‌الاسلامی، محسن (۱۳۸۲). «ارزیابی نظریات حاکم بر دستیابی به محتوای قانون خارجی در حقوق بین‌الملل خصوصی»، نامه مفید، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۳۷، صص ۶۱-۷۴.
۲۱. غمامی، مجید (۱۳۸۹). «اشرفی آرانی، مجتبی، تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی؛ تبیین نظریه‌ی عمومی»، مجله‌ی مطالعات حقوق خصوصی، دوره‌ی ۴۰، شماره‌ی ۲، صص ۲۷۹-۲۹۴.
۲۲. غمامی، مجید (۱۴۰۱). «اجرای اصول دادرسی در غیاب تشریفات؛ مطلوبی ناممکن»، مطالعات حقوقی، دوره‌ی ۱۴، شماره‌ی ۴، صص ۹۵-۱۱۸.
۲۳. محسنی، حسن. غمامی، مجید (۱۳۹۴). «رابطه‌ی میان استقلال قضاوت و استقلال وکالت»، فصلنامه‌ی مطالعات حقوق خصوصی، دوره‌ی ۴۵، شماره‌ی ۲، صص ۳۰۱-۳۱۸.
۲۴. موسوی، امیرحسام (۱۳۹۵). «ورود دیوان عالی کشور به امور ماهوی»، مجله‌ی حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دوره‌ی ۱۳، شماره‌ی ۲، صص ۱۸۳-۲۰۸.
۲۵. هرمزی، خیرالله (۱۳۸۹). «توصیف قانونی واقعیات و اهمیت آن در دادرسی»، مجله‌ی پژوهش حقوق و سیاست، شماره‌ی ۲۸، صص ۳۷۹-۴۰۲.
۲۶. بافهم، محمد. فهیمی، عزیزالله. حسن‌زاده، مهدی (۱۴۰۲). «سوء استفاده از حق در دادرسی مدنی ایران و فرانسه»، فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۲۷، شماره ۱، صص ۱۳۳-۱۵۷.
۲۷. دیبافر، سهیلا. شهبازی‌نیا، مرتضی. نهرینی، فریدون (۱۳۹۹). «مطالعه تطبیقی در حقوق



ایران و انگلیس (قانون حاکم بر ادله اثبات دعوا در حقوق بین‌الملل خصوصی)، «فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۲۴، شماره ۳، صص ۸۸-۶۵.

۲-۶. انگلیسی

28. Bailey, Stephen H; Chang, J.P.I; Tailor, Nick W, 2007, *the Modern English Legal System*, Publisher Sweet & Maxwell, Edition 5th.
29. *Black's Law Dictionary*. 2018, Publishers: St. Paul, Minnesota: Thomson Reuters, Tenth edition, USA.
30. Jackson, T. Kevin, 1994, *Charting Global Responsibilities: Legal Philosophy and Human Rights*, University Press of America.
31. McCormick, Neil, 1978. *Legal Reasoning and Legal Theory*. New York: Oxford University Press.
32. Blockx, Jan, EFFET UTILE REASONING BY THE COURT OF JUSTICE OF THE EUROPEAN UNION IS MOSTLY INDIRECT: EVIDENCE AND CONSEQUENCES, *European journal of legal studies*, 2022, Vol. 14, No. 1, pp. 141-171.

۳-۶. فرانسوی

33. Boré, Jacques; Boré, Louis, (2003), *La cassation en matière civile* (3eme édition), Dalloz.
34. Cadiet, Loïc; Jeuland, Emmanuel, (2023), *Droit judiciaire privé: À jour du plan d'action issu des États généraux de la Justice* 12e edition, Editeur: LexisNexis, Disponible à la librairie LGDJ à Paris.
35. Guinchard, Serge; Ferrand, Frédérique; Chainais, Cécile; Mayer, Lucie, (2021), *Procédure civile* (7e édition), Éditeur: Dalloz.

In Persian

1. Eslamipناه, A. (2022). *Moqadame Elme Hoqoq*. Tehran. Ganje Danesh Publications. 2nd Edition. [In Persian]
2. Almasi, N. (2022). *The Conflict of Laws*. Tehran. Academic Publish Center. 40th



- Edition. [In Persian]
3. Balo, F. (2020). "Hermenotic; Nazarieh, Karbast, Naqd; Az Hermenotic-e classic Ta Hermenotic-e Falsafi". Tehran. Zavvar Publications. 1st Edition. [In Persian]
 4. Jafaritabar, H. (2017). Divv dar Shishe. Tehran. Negah-e Moaser Publications. 1st Edition. [In Persian]
 5. Khatami, M. (2020). Gadamer and the Problems of Heermeneutics. Tehran. Elm Publications. 1st Edition. [In Persian]
 6. Rene, D. (1985). Major Legal Systems in the World Today. (Translated from English to Persian by H Safaei et al). Tehran. Academic Publish Center. 1st Edition. [In Persian]
 7. Ripert, G. Les Forces Creatrices Du Droit. (Tranlated from French to Persian by R Shokouhizadeh). Tehran. Majd Publications. 2nd Edition. [In Persian]
 8. Saljouqi, M. (2005). Droit International Prive. Tome I. Tehran. Mizan Publications. [In Persian]
 9. Shams, A. (2022). Procedure Civile; Approfondie. Tehran. Derak Publications. 44th Edition. [In Persian]
 10. Katouzian, N. (1994). Moqadame Elme Hoqoq. Tehran. Enteshar Company in Collaboraion with Bahman Borna. 17th Edition. [In Persian]
 11. Katouzian, N. (2002). Hoqoq Madani; Qavaede Omoumi Qarardad-ha. Vol I. Tehran. Sahami-e Enteshar Company. 5th Edition. [In Persian]
 12. Katouzian, N. (2016). Esbat va Dalile Esbat. Vol I. Tehran. Mizan Publicatons. 9th Edition. [In Persian]
 13. Matindaftari, A. (2019). Aeene Dadrasi Madani va Bazargani. Tehran. Majd Publications. 6th Edition. [In Persian]
 14. Mohseni, H. (2018). Edare Jaryan-e Dadrasi; Bar Paye Hamkari va dar Chaharchob-e Osoule Dadrasi. Tehran. Sahami-e Enteshar Company. 4th Edition. [In Persian]
 15. Herzog, P. Karlen, D. (2022). Attacks on Judicial Decisions. Vol 8 of Civil Procedure. (Translated from English to Persian by H Mohseni & M Aqaei. Tehran. Sahami-e Enteshar Company. 1st Edition. [In Persian]
 16. Yazdanian, A. (2024). Hoqoq Ta'ahodat; Qavaede Omoumi Masoliat Madani, Ba motale'e Tatbique Hoqoq-e Faranse. Vol I. Tehran. Mizan Publications. 3rd Edition.



[In Persian]

17. Omidi, J. (1996). "Tafshir-e Qanon Dar Hoqoq-e Engelestan". Private Law Journal. 38(0), 85-121. [In Persian]
18. Ansari, A. (2015). "Necessity Of International Cooperation in Proving the Foreign Law". Private Law Journal. 12(1), 53-74. [In Persian]
19. Shams, A. (2014). "La Principe Dispositif Donne Aux Plaideur". Legal Research Quarterly. 17(65), 1-24. [In Persian]
20. Sheikholesmali, M. (2003). "Theories On Establishment of The Content of The Foreign Law in Private International Law". 9(37), 61-74. [In Persian]
21. Qamami, M. Eshraqi Arani, M. (2010). "Distinction Between Question of Fact and Elaborating a Theoric Basi". Journal of Private Law Studies. 40(2), 279-294. [In Persian]
22. Qamami, M. (2022). "The Principles and Rules of Procedural Law Are Linked; The Procedural Shell- guard Of Procedural Principles". Legal Studies. 14(4), 95-118. [In Persian]
23. Mohseni, H. Qamami, M. (2015). "Relation Between Independence of Adjudication and Advocacy". Private Law Studies Quarterly. 45(2), 301-318. [In Persian]
24. Mosavi, AH. (2016). "Enterance of Supreme Court at Matter of Fact and Evidence at Civil Procedure and Offer a Theory". Journal of Private Law. 13(2), 183-208. [In Persian]
25. Hormozi, Kh. (2010). "Tosif-e Qanoni-e Vaqueiat va Ahamiate an dar Dadrasi". Research Journal of Law and Politics. 28(14), 379-402. [In Persian]
26. Bafahm, M. Fahimi, A. Hasanzadeh, M (2024). "The Measures of Abuse of Rights in Iranian and French Civil Proceedings", 27(1), 133-157. [In Persian]
27. Dibafar, S. Shahbazinia, M. Nahreyni, F (2020). "Qanon-e Hakem bar Adele Esbate Dava dar Hoqoq-e Beynoulmelal-e Khosousi", 24(3), 65-88. [In Persian]